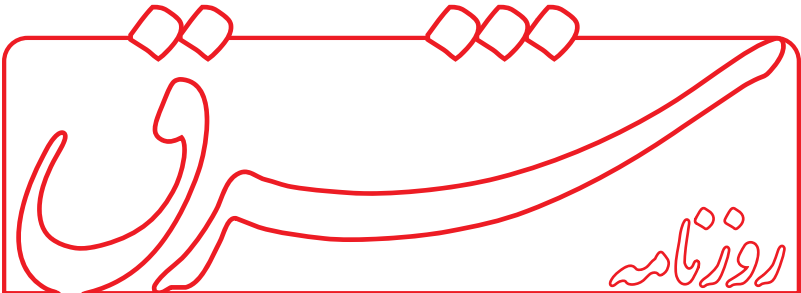




## شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران  
صاحب امتیاز و مدیر مسئول: مهدی رحمانیان  
نشانی: میدان طاقمی خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶  
تلفن: ۸۸۹۸۶۸۲۹-۳۷-۳۷ نامبر: ۸۸۹۸۶۸۲۸ تلفن اگهی ها: ۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰  
امور مشترکین: تلفن: ۲۲-۸۸۸۱۴۲۳۰  
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰  
چاپ: گل‌ریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۲۷  
www.sharghdaily.ir

تهران: آذان ظهر: ۱۳:۰۱ آذان مغرب ۲:۰۶ آذان صبح فردا ۴:۲۸ طلوع آفتاب ۶:۰۴



چهارشنبه ۱۸ اردیبهشت ۱۳۹۲ ۲۷ جمادی‌الثانی ۱۴۳۴ هـ ۸ می ۲۰۱۳ سال دهم شماره ۱۷۲۷ ۱۶ صفحه

## «ایزابل آلتده» از زندگی خانوادگی‌اش می‌گوید

ایسنه: «همه روزهای ما» نوشته ایزابل آلتده با ترجمه صالح واحدی در نمایشگاه کتاب تهران عرضه شده است. «ایزابل آلتده»، روزنامه‌نگار و نویسنده آمریکایی‌ل‌تین و دختر پسرعموی «سالوادور آلتده»، رئیس‌جمهور فقید شیلی، در این کتاب به بیان داستان زندگی خانواداش پرداخته است. «همه روزهای ما» با ۴۱۲ صفحه، شمارگان هزار و ۶۵۰ نسخه و قیمت هشت‌هزار و ۵۰۰ تومان به‌تازگی از سوسی نشر ثالث وارد بازار نشر شده است. بیست‌وششمین نمایشگاه کتاب تهران تا ۲۱ اردیبهشت‌ماه در مصلای تهران برپاست.



### سفره تکانی

#### دگماج



ناستین مجابی نویسنده

● لفظ دگماج را فزونی‌ها به همان دیماج ترکی می‌گویند غذایی است سرد و مخصوص تابستان، البته این را ما غذا نمی‌دانستیم. بیشتر برای تنوع و عصرانه خورده می‌شد. نای‌ها لولاشی که در تخته‌بندی زیرزمین دسته‌دسته انبار می‌شد و هر روز خصوصا عصرها یک دسته را بالا می‌آوردند و توی سفره گل‌م می‌زدند تا برای شام نرم شود. خرده‌های زیادی داشت. بهترین قسمت نان گاه به علت لطافت و خشکی خرد می‌شد. این خرده‌ها را برای دگماج جمع می‌کردند و اگر کم بود چند نان درسته را هم نرم می‌کردند. خرده‌ها نباید زیاد خرد یا درشت کوبیده شود. خاتون نان‌ها را در هاون برنجی سنگینی می‌کوبید و مامان آنها را در مجمعه می‌ریخت و به اندازه، آب می‌زد که نه خیس شود و نه خشک باشد. رویش را با سفره می‌پوشاند تا خوب خیس بخورد. آن وقت سبزی‌های معطر شامل تره، جعفری، ریحان، شوید، شاهی، تربچه، پیازچه، ترخان، نعنا و مسرزه را خرد می‌کردند و داخل نان‌های خرد شده که حالا می‌شد آن را مشتاله کرد می‌ریخت. پیاز خردشده خام و پیازداغ فراوان را با روغنش اضافه می‌کردند. پنبیر کهنه (پنبیر سنسو یا خبک) تند فراوان را با گردوی کوبیده اضافه می‌کردند. نعنا خشک هم اگر ریخته می‌شد به عطر آن می‌افزود. ادویه شامل فلفل، گلپر و سماق زده می‌شد. مامان همه را با هم مخلوط می‌کرد و توی سسینی هم می‌زد، آن وقت مشتاله می‌کرد و توی بشقاب‌ها می‌چید تا بخوریم. وقتی می‌خواست برای میهمانی افطاری که اغلب جزو پیش غذا بود روی سفره دگماج بگذارد، آن را توی کاسه‌های کوچکی سفت می‌کرد و کاسه را اتوی زیردستی برمی‌گرداند که طرح و نقش کاسه روی دگماج که گرد و خوشگل توی پیشدستی برگردانده شده بود می‌ماند و رویش را با یک نیمه مغز گردو تزئین می‌کرد و آن را دور‌تادور سفرهاش که پر از انواع پیش غذا بود، می‌چید.



#### کارتون خواب



فیروزه مظفری firoozeh.mozaffari@gmail.com

### مخالفت سازمان ثبت اسناد با ثبت «دلایل طلاق»



### دخترای ننه دریا

#### زندگی «سرو آزاد» در «پویه» شاهرود

#### من می‌چرانم گله را\*

#### آزاده تاجعلی



قلعه‌های تاریخی، قنات‌های کم‌آب و گیاه‌های درمنه و اسپند با مردمانی که همواره چشم‌های‌شان را از نور تند، تنگ می‌کنند، کلاته‌های شرقی دهستان میلمی (شاهرود) را شکل می‌دهد. اینجا پویه است. روستای کوچکی در حاشیه کویر که سخت‌کوش‌ترین رنش‌چوپانی می‌کند. سرو آزاد ۵۱ سال دارد و ۲۰ سال است که گوسفندهای مردم را هر روز دو بار به چرای می‌برد. او می‌گوید: از وقتی شوهرم بر اثر ناراحتی قلبی از دست رفت، زندگی‌ام سخت شد چون پسری هم نداشتیم که کار کند. در پویه هم خیلی بد می‌دانند که زن‌ها بعد از مرگ سایه سرشان، حتی در کوچه‌ها و گوشه و کنار دیده بشوند، اما آن موقع خودم را به جلمردی (شجاعت) زدم و از ریش‌سفیدهای کلاتا (ده) خواستم که به من مال (گوسفند) بدهند تا بچرانم. فکر کردم می‌توانم از آنهایی که پیر شده‌اند و به درد کشتن هم نمی‌خورند، نگهداری کنم. با کمک مادر شوهرم آغل را بزرگ کردیم و مردها هم بالاخره راضی شدند. ۴۰ گوسفند شش، هفت‌ساله به من بسپارند. او ادامه می‌دهد: روزی که اولین بار دیدم که دارند حیوان‌ها را به طرف آغل خاتمام هش می‌کنند، دلم هزست کرد (نگران شدم). با خودم گفتم، ای کاش قبول نمی‌کردم، حالا با این امانت‌های مردم چه کار کنم؟ اگر از گرسنگی حرام شوند، اگر کم بچه کنند، اگر شیرشان خشک شود، من آبرویم می‌رود اما خب آن روز خیلی دعا خواندم و مادر شوهرم هم دلدادی (دل‌لاری) داد که ما زن‌ها از عهده این کار هم برمی‌آییم. سرو آزاد درباره کارش توضیح می‌دهد: بهار که باشد، مال‌ها را تا پایین پویه می‌برم و آنها از «فیج»، «جامدم»، «کُون» و «هائه تلو» شکمشان را سیر می‌کنند، اما خب زمستان‌ها کارم سخت‌تر است و باید در آغل، جو، کاه، بیده و تغال

چه اصراری داریم در نگهداشتن ته قبض‌های سینما و تئاتر، کاغذ بستنی، کلید خانه دمسال پیشمان، یک پیراهن مندرس که سال‌هاست نمی‌پوشیم، لنگه دمپایی نوجوانی‌مان، شیشه‌های خالی عطر و... همه ما وقتی دور از جان شما، روزی بمیریم و بیایند دوست و فامیل اثاثیه‌مان را جمع کنند، بی‌شک تعداد زیادی از اشیای بلااستفاده از ما به جای می‌ماند که برای بازماندگان جای سوال است که چرا فانی اینها را نگه داشته‌؟ شاید پشت هر کدام از این اشیاء داستان عجیبی نهفته باشد که برای همیشه با فوت صاحبشان به عدم سپرده شود. پدر بزرگ یکی از دوستانم که فوت کرده بود بارها بود وقتی دایی‌هایش که هیچ‌کدام سیگاری نبودند سر خاک ایشان می‌رفتند گل سرخی با چند ته سیگار بهمین پدیا می‌کردند که هرگز نفهمیدم کار کی بوده. رازها و داستان‌های ما گاه سال‌ها بعد از مرگمان رو می‌شود و گاه با مرگمان به عدم سپرده می‌شود و شاید بهتر که با مرور زمان مثل خود ما فراموش می‌شود و به خاک بازمی‌گردد، اما اشیاء سخت‌جان‌تر از آنند که هرزودی عمر یک انسان از بین ببرند، اشیاء در مرور زمان حتی گاه جلودانه می‌شوند و این حتی ترسناک است، شاید به همین دلیل، مدت‌هاست با نگهداشتن اشیایی که بار خاطراتی را همراه دارند مخالفم، سنگ‌ها و صدف‌هایی که از ساحل‌های مختلف جمع کرده‌ام را بارها و سوسه شده‌ام که دور بریزم، دیروز کلیدهای خانه قدیمی و کلی ته بلیت سینما و تئاتر را دور ریختم، شیشه‌های عطر خالی را با قصه‌هایشان و نخ‌هایی که مادر برای زیباشدنشان به دورشان قلاب‌بافی کرده از نظر دور می‌کنم تا شاید بار بعدی که به کمدها و کوشه‌ها سر می‌زنم آنها را هم دور بریزم، رفتن به سر کافدها نوشته‌ها اما انصاف و وقت کافی می‌خواهد که فعلا دارم بهش فقط فکر می‌کنم، کوه کافدها و مدارک و کارت‌هایی که فکر می‌کنیم روزی به دردمان می‌خورد و اغلب هم هیچ نمی‌خورد، می‌تواند ما را در خود مدفون کند، اما شجاعت‌م در کندن از این حبس بی‌خود دبستگی به اشیاء کملا محدود است، کش‌های بچگی دخترکم و شیشه شیرهایش را نمی‌توانم دور بریزم، با نگه‌داشتن این اشیاء مخالفم، چون شک ندارم هرگز سراغشان نمی‌رویم مگر در یک حال بد روحی و به حالت خودآزاری که بهتر که نباشند تا کمتر آزار ببینیم. این حس در عکس‌ها و آلبوم‌های قدیمی هم برایم وجود دارد، عکس‌های قدیمی‌ام رقیابم شده‌اند، تصویر زنی که روزی دوستش داشتی... به هر حال تجربه خوب و عجیبی است گاهی فکر کنیم، مردم‌دایم و یکبار فقط بر برگشته‌ایم و داریم لایه‌لای کمدها و کوشه‌های شخصی‌مان، خودمان اشیاء را غریب می‌کنیم و دور می‌ریزیم، مرور خاطرات این اشیاء هم یکبار به شرط کندن از بار کهنه ماندنشان، مرور بی‌حاصلی که نیست هیچ، شاید ما را با زوایایی از وجودمان آشتی هم دهد، شجاع باشیم و تا زنده هستیم این‌بار را سبک کنیم.



ناهید کبیری شاعر و نویسنده

همان‌طور که کیف ناهارش را به خود می‌فشارد، سرش را تا شانه‌ها به آفتاب تکیه می‌دهد که آرام‌آرام از دیوار پایین آمده و نوک شمشادهای کنار باغچه را روشن کرده است. هوای صبح‌های آخر سپتامبر سوز سردی دارد و تا اتوبوس از آن طرف خیابان دور بزند و جلوی پای او بایستد، بر پا بشود و او با آن شکم برآمده، تلوتلوخوران خود را به صندلی گرم و نرم همیشگی‌اش که پشت سر راننده است برساند، سرش می‌شود و نوک بینی و گوش‌هایش یخ می‌زند. اتوبوس «سی‌سی‌تی» تر و تمیز و پر از رنگ است. بیرونش زرد و سبز و صندلی‌هایش قرمز است. سال‌های اول همیشه مسیرشان مدرسه مخصوص «تلمی نابی ستر» بود در مدرسه برنامه‌های آموزشی ویژه‌ای داشتند. ورزش می‌کردند، نوشابه و ناهار می‌خوردند، با صداهای ناهماهنگ و کلمه‌های شکسته و نامفهوم در حالی که آب از لب‌ولوحه بعضی‌هایشان سرازیر می‌شد، دسته‌جمعی آواز می‌خواندند، نقاشی می‌کشیدند و... بعدها که «دادا» انگلیسی‌اش بهتر شد و از نظر ذهنی هم رشد بیشتری پیدا کرد، او را به یکی از رستوران‌های زنجیره‌ای معرفی کردند که کار کند. حالا از اینکه او هم مثل بقیه آدم‌ها کار گرفته بود به‌شدت احساس غرور می‌کرد. از صبح تا عصر در اتاقی می‌نشست و کار و چنگال‌ها را لایه‌لای دستمال سفره می‌پیچید. با صدای مداوم موسیقی گاهی می‌سر و شانه‌ای تکان می‌داد و از «های دادا»‌های کارکنان که با لیخنه مهر آمیزی توام بود لذت می‌برد. اما امروز «دادا» در

### مخیر الدوله

## «مهار بیابان‌زایی» بهترین وبلاگ محیط‌زیستی جهان

شرق: وبلاگ زیست‌محیطی «مهار بیابان‌زایی» جایزه نخست اجلاس جهانی رسانه‌ها را از آن خود کرد. درویش - مهار بیابان‌زایی، پیش از این جزو وبلاگ‌های تأثیرگذار در محیط‌زیست ایران معرفی شده و در آغازین روزهای سال ۹۲ با کسب عنوان برترین وبلاگ محیط‌زیستی پایتخت، در فهرست کاندیدهای دریافت جایزه اجلاس جهانی رسانه‌ها قرار گرفت که روز گذشته با پشت سر گذاشتن حریفانی از کشورهای

اروپایی و آسیایی، توانست عنوان بهترین وبلاگ محیط‌زیستی را در اجلاس جهانی رسانه‌ها از آن خود کند. محمد درویش - نویسنده این وبلاگ - برای مخاطبان روزنامه «شرق» چهره‌ای آشناست، او با ستون «گاه سبز» که هر دوشنبه در این روزنامه منتشر می‌شد، به مسایل مهم زیست‌محیطی ایران می‌پرداخت. روزنامه «شرق» این موفقیت را به محمد درویش و فعالان محیط‌زیست ایران تبریک می‌گوید.

## مکتار

**کارگردان : محمد علی‌باشه آهنگر**  
**تهیه‌کننده : زنده یاد سید ابوالقاسم حسینی**

**با توجه به اینکه نمایش فیلم سینمایی ملکه در دانشگاهها ممنوع شده است.**  
**دانشجویان محترم می‌توانند با ارائه کارت دانشجویی**  
**به همراه خانواده‌های خود در سینماهای ذیل بصورت نیم بهاء به تماشای فیلم ملکه بنشینید.**

|                    |                       |
|--------------------|-----------------------|
| استقلال (۸۸۹۳۹۰۹۰) | فرهنگ (۲۲۶۰۱۲۰۵)      |
| شکوفه (۳۳۵۱۲۷۰۱)   | کیان (۵۵۸۸۴۰۰۰)       |
| فردوسی (۸۸۸۲۹۷۸۵)  | پردیس راگا (۵۵۹۰۷۰۷۰) |
| شاهد (۷۷۸۱۵۵۷۶)    | آزادی (۸۴۴۸۰)         |
| مرکزی (۶۶۹۴۸۷۳۰)   | پردیس تماش (۶۶۶۵۶۱۲۶) |